بسمه تعالی

عرفان اسلامی بر پایه چند رکن اساسی؟ سه یا پنج رکن؟

نوشته نادر حسن زاده

فرد عارف با رعایت قوانین مادی (شریعت) و معنوی (طریقت) می تواند نیم نگاهی به حقیقت داشته باشد. اما این تمام ماجرا نیست زیرا که دو گام دیگر برای رسیدن و پیوستن به حق و حقیقت وادی معرفت و وادی نور است. وقوف در وادی معرفت و سپس وادی نور، جان صیقل خورده آدمی را با شریعت و طریقت چنان جلا می دهد که راه مستقیم نورانیت به حقیقت فراهم می گردد. اجمالا نورانی شدن همانا و دیدن حقیقت همان.

امروز در علم فیزیک ذرات بنیادی (Fundamental particle physics) شتاب دهنده ها (accelerators) همان کاری را می کنند که سه شتاب دهنده حی الصلواه، حی الفلاح و حی علی خیر العمل اذان برای اذکار نماز می کنند. این به معنی ضرورت اقامه نماز در تمام طول عمر است. در علم زیست شناسی هم صحبت از تعامل سه عنصر "ژنوتیپ-ریبوتیپ- فنوتیپ" در داخل سلول است. باز به معنی ضرورت شناخت بهتر منشا پیدایش و تکامل یک سلول قابل ناقابل است.

- آیا نمی شود حتی اگر معتقد به سه رکن عرفان اسلامی یعنی "شریعت، طریقت وحقیقت" هستیم آنها را به صورت مثلث نشان بدهیم؟ چرا که دو رکن شریعت و طریقت جزو لاینفک و منبعث از گوهر حقیقت است.

- از آن مهمتر آیا زمان آن نرسیده است برای عرفان قدیم و جدید علاوه بر سه رکن فوق، دو رکن دیگر نیز افزوده شود و آن دو، **معرفت و نورانیت** است.

- و مهمتر از همه، آیا دنیا، مصداق فنوتیپ، آخرت، ژنوتیپ و عالم برزخ، ریبوتیپ است؟

تاریخ تحقیق و تدوین۱۳۹۲/۱۱/۵. تاریخ نشر ۱۳۹۵/۴/۷. تاریخ بازبینی هفتم ۱۴۰۱/۵/۲۷

hasanzadehr@yahoo.com

حقیقت خانه زاد است

طریقت مایه ساز است

شریعت شانه ساز است

اگر گوئی سه تا گویم که پنج تاست

مراتب، معرفت از جنس نور است

بجز نور زمین، نور ضمیر است

زمان آهسته گفت دولت ضمیر است

زمان در پیش من دنیای نور است

بهل ما را که گفتیم بیش از این است

مراتب از زمین تا آسمان است

اگر گفتی چرا گویم زمین است

زمین در جای خود پیوسته نور است

کسی در باغ خود گوید چنین است؟

اگر جنت روی اینجا جنین است

صفات آدمی در این زمین است

- در کلاسهای درس معرفت افزائی، یکی از اساتید درس عرفان می گفت طبق آثار ابن عربی، خدا ذات است (بدون اسماء و صفت). در تجلی اول، ذات حق یک بار با فیض اقدس ظهور (تجلی یا انتقال) پیدا می کند به صورت اسماء در اعیان ثابته. به این می گویند تجلی علمی یا تجلی ذاتی. به عبارت دیگر اعیان ثابته همان ظهور اسماء حق هستند. بدین ترتیب اعیان ثابته فوق عالم خلق و در مرتبه علم حق است. در تجلی دوم، ذات با فیض مقدس ذات، تجلی شهودی پیدا می کند در اعیان خارجه (دنیا).
- در پاسخ به ایشان گفتم متاسفانه علم و فلسفه و عرفان ما قدیمی شده اند. امروزه صحبت از نظریه ذره خدا (God Particle) یا ذره بوزن هیگز (Higgs boson) و اختصارا ذره هیگز است که کوچکترین و بنیادین ذره جهان هستی است. ذره ائی است نامرئی و گریزان که با ذرات دیگر در میدان هیگز خلق عظیم و توسعه بی وقفه می کنند. از آن سوی، ذراتی مانند فوتونها، ذرات بنیادی تشکیل دهنده نور هستند که با ذره هیگز هیچ نوع برهمکنش ندارند (رجوع به مقاله دیگر من تحت عنوان"روزهای آفرینش در ۶ یا ۸ روز؟ اول زمین یا آسمان ها؟ همزمان؟ یا دو زمان متفاوت").
- ورای اینها خود ذات باریتعالی است که خالق این ذرات است و نور زمین و آسمانها است
- **چگونه ممکن است ما همه اینها را کناری نهاده و متوسل به ادبیات عرفانی قدیم بشویم که تنها سرمایه آن روز آنها در عالم بیداری بازی با لغات برای ابلاغ استدراکات خود بوده است؟** معرفت افزائی با این ادبیات

تاریک و بدون پشتوانه علمی چگونه میسر است؟ ایشان مجبور بودند در دوره خود و با اسطرلاب آن روز خود ظرایفی را دریافت کنند و برای آن ادبیات ممکنه تعریف بکنند. امروز این توسل و تمسک دیگر جوابگو نیست. زیرا برای اتصال و ابلاغ دریافت ها و فهم بهتر آیات ده ها دلیل روشن است. امروز عارف ما آن عارفی است که هم سلوک عرفانی دارد و هم سلوک علمی. آسمانها امروز به کمک علوم مختلفه دیدنی تر شده اند، قوانینی تر شده اند، ایمانی تر شده اند. داخل گود معرفت روشن تر از گذشته است. دیگر نمی شود با توسل به آیه "اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ- آنچه از کتاب به سوی تو وحی شده است بخوان و نماز را برپا دار که نماز از کار زشت و ناپسند باز می دارد و قطعا یاد خدا بالاتر است و خدا می داند چه می کنید (عنکوب/۴۵)، نماز را یک لحظه به بهای ذکر اکبر تعطیل کرد.

- اجمالا فیزیک ذرات بنیادی (Fundamental particle physics) یا فیزیک انرژی‌های بالا یکی از شاخه‌های دانش فیزیک است که به بررسی ماهیت اجزای تشکیل‌دهنده ماده (ذرات دارای جرم) و تابش (ذرات بدون جرم) می‌پردازد.
- بر اساس مدل استاندارد (ذرات بنیادی)، جهان هستی محصول تعامل و تقابل ۱۲ ذره بنیادی است که ۱۱ ذره آن قبلا کشف شده بود و ذره هیگز آخرین کشف و آخرین حلقه مفقوده مدل استاندارد بود. این ذرات چون اجزای سازنده ژنها که از بلوک های نوکلئوتیدی ساخته شده اند بلوک های اصلی سازنده جهان هستند.

ماده بعنوان منشا پیدایش هستی از ۶۱ ذره متفاوت تشکیل شده است که سهم ذرات بنیادین غیر قابل انکار است. در واقع هرچه از جنس ماده است (اجسام، بدن انسان، ستارگان و ...) دارای ذرات بنیادی است. در این بین، ذره هیگز که کوچکترین و بنیادی ترین آنهاست. یک ذره جرم‌دار نرده‌ای بنیادی است که اگر نبود دیگر ذرات بنیادین قادر به بوجود آوردن جهان هستی نبودند. درست است در این مباحث فعلا صحبت از خالق هستی نیست. اما صبح از ذره خالق هستی هست. چرا که بدون خالق ذره بی خالق است آنهم ذره ای که نادیدنی است. برای همین است آقای لیان لدرمن (Leon Max Lederman) فیزیکدان یهودی برنده جایزه نوبل سال ۱۹۸۸ چه برای مزاح و چه بطور ناخودآگاه آن را ذره خدا نمی نامد.

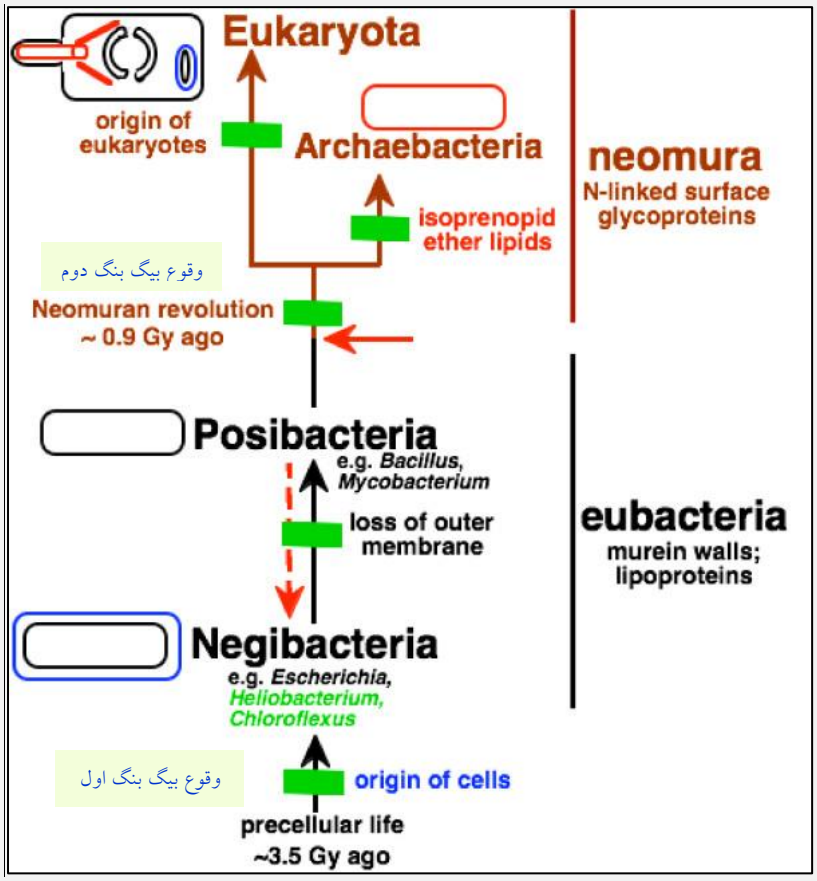
- اما ذره هیگز و میدانی به همین نام بنام میدان هیگز چیست؟ و نقش آن در پیدایش عالم خلقت چیست؟

طبق نظریه فیزیک ذرات بنیادی، برای بوجود آمدن این جهان یک حادثه بزرگ یا بیگ بنگ (big bang) یا مهبانگ اتفاق افتاده است. مطابق نظریه بیگ بنگ تمامی مواد و تشعشعات موجود در جهان حدود ۱۵ میلیارد سال قبل طی یک انفجار عظیم در یک آن به وجود آمده است. اما از بعد زیست شناسی سلولی، پیدایش و روند تکاملی سلول ها طبق نظریه آقای توماس کاویلیر–اسمیت (Tomas Cavalier-Smith) بیولوژیست معروف انگلیسی (۲۰۰۱) طی دو بیگ بنگ یا انفجار بزرگ در جهان پدید آمده است (شکل ۱):

۱. بیگ بنگ اول در حدود ۳۷۰۰ میلیون سال پیش اتفاق افتاد و طی آن باکتریهای واقعی (eubacteria) از یک نوع باکتری گرم منفی باستانی جد مشترک همه سلولهای زنده (cenancestor) بوجود آمدند. باکتریهای جدید صاحب دیواره سلولی جدید بنام پپتیدوگلیگان شدند. ماده ائی فوق العاده استثنائی مرکب از قند و

پروتئین و با قابلیت منحصر بفرد در محافظت از سلولها در برابر شرایط نامساعد محیطی. ویژگی دوم این باکتریها، داشتن توان فتوسنتز بود. این یک تحول شگرف در عالم سلول بود زیرا باکتریهای گرم مثبت و گرم منفی امروزی بتدریج از آن بوجود آمدند.

۲. بیگ بنگ دوم در ۸۵۰ میلیون سال پیش اتفاق افتاد و سلولهای مدرن این بار صاحب ماده جایگزین بنام گلیکو پروتئین مرکب از قند و پروتئین در غشای سلولی (neomura) خود شدند. این ماده برخلاف ماده قبلی (پپتیدوگلیکان) به سلولهای جدید و متکامل شامل قارچها، گیاهان و جانوران انعطاف بیشتری در برابر شرایط نامساعد محیطی می داد. برای اطلاعات بیشتر در مورد پیدایش سلولهای انسان به مقاله من تحت "عنوان سلول شناسی، انسان شناسی و خداشناسی" مراجعه شود.



شکل ۱– فرضیه توماس کاویلیر اسمیت (۲۰۰۱) در ارتباط با پیدایش و تکامل سلولها از ابتدای خلقت تا به امروز. طبق این نظریه سلول اولیه دو بار دچار تحول شگرف در ساختار خود شده است: ۱) تحول اول در بیگ بنگ اول در ۲/۷بیلیون سال که طی آن سلولهای جدید صاحب دیواره جدیدی بنام پپتیدوگلیکان شدند (اکثر باکتریهای فعلی دارای این دیواره هستند)،۲) سلولهای متکامل تر شامل سلولهای ایوکاریوتی در بیگ بنگ دوم که ۸۵۰ میلیون سال قبل اتفاق افتاد دچار تحول شگرف دیگر شدند و طی آن سلولهای موجودات عالی و پرسلولی صاحب یک ماده جدیدتر بنام گلیکوپروتئین شدند و با جایگزینی آن با پپتیدوگلیکان سلولها از انعطاف بیشتری در برابر فشارهای محیطی برخوردار شدند.

- درست یک میلیاردم ثانیه پس از وقوع بیگ بنگ معروف (۱۵میلیارد سال قبل)، بیشتر ذرات عالم که ۱) کوچکتر از اتم (ذرات زیر اتمی) بودند و۲) فاقد جرم بودند به یک باره دارای جرم شده اند و با برهمکنشهای بنیادی و قوی

بین خود در میدان هیگز جهان امروز ما را شکل و تنوع می بخشند. این پدیده شامل همه ذرات نمی شده است و بعضی ذرات مانند فوتونها که ذرات بنیادی تشکیل دهنده نور هستند با ذره هیگز برهمکنش نداشتند و تا به امروز بی جرم باقی مانده اند. خود خداوند هم نور السموات و الارض است. دلیلی ندارد "ذره هیگز" با "ذره نور" برهمکنش مستقیم داشته باشد. این دو، دو شکل متفاوت از ماده اند. در عالم ماده، "ذره هیگز" میدان و فعالیت منحصر بفرد خود (میدان هیگز) را دارد و "ذره نور" میدان و فعالیت منحصر بفرد خود (میدان الکترومغناطیسی یا نور) خود را.

۱. سرعت ذرات نور مشخص است. تقریبا ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه. بالاترین سرعت ممکنه در دنیا و در بین ذرات بنیادین.

۲. سرعت دیگر ذرات بنیادین با اینکه جرم دارند اما باز بدلیلی کوچکی ذره و جرم آنها از بسیار بالائی برخوردار هستند. لذا برای رویت و ثبت آنها از شتاب دهنده ها و برخورد دهنده های ذرات در سرعت های بالا و انرژی های فوق العاده استفاده می کنند.

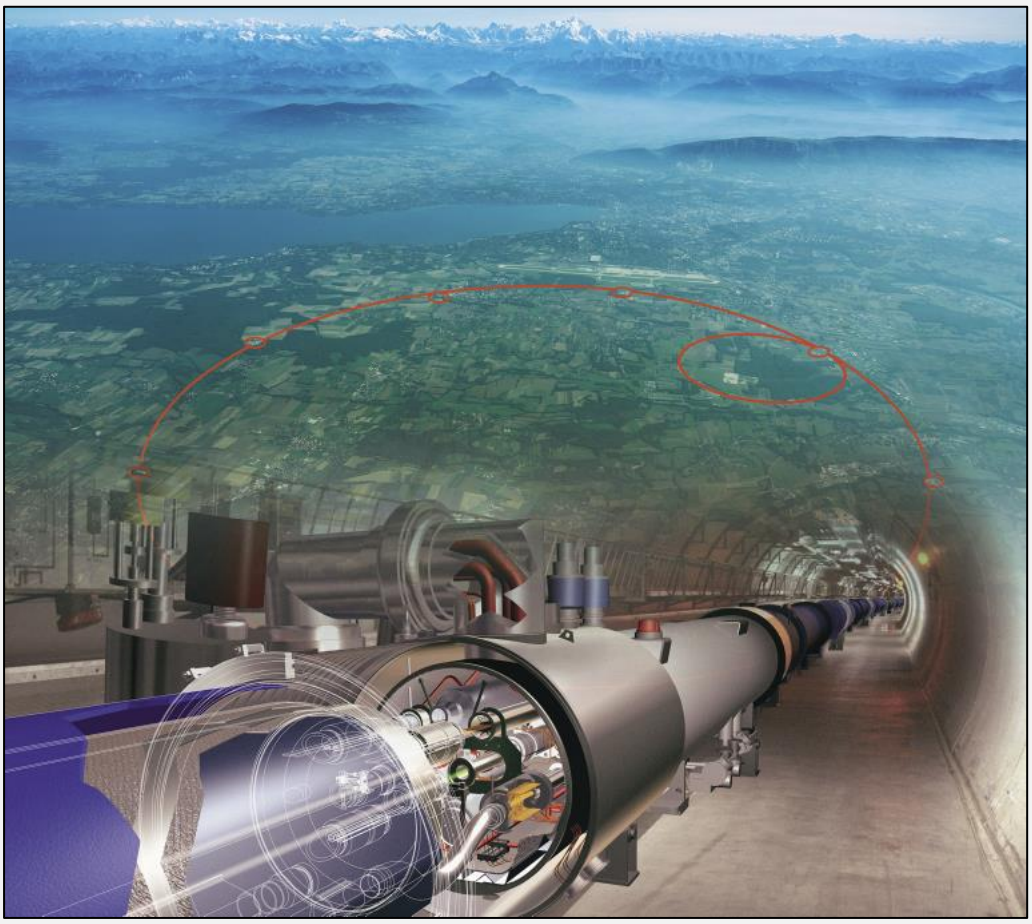
۳. برای اینکه تفاوت این شتاب دهنده های معنوی با شتاب دهنده های فیزیکی مشخص بشود ضروری است اشاره ائی کوتاه به شتاب‌دهنده های ذرات (Particle accelerators) در عالم فیزیک بشود. اجمالا کار یک دستگاه شتاب‌دهنده ذرات (Particle accelerator) حرکت دادن ذرات بنیادی، هسته اتمها، مولکولها در یک جهت مشخص است. با تزریق انرژی به این ذرات در یک میدان الکتریکی یا مغناطیسی، سرعت حرکت ذرات به نزدیکی‌های سرعت نور می رسد.

تنها در این سرعت و در داخل یک تونل ۱۷ مایلی است (هر مایل برابر با ۱۶۱ کیلومتر است) که **ذرات (پروتونها) داخل دو لوله در جهت مخالف هم با هم برخورد می کنند و ذرات ثانویه را بوجود می آورند که عناصر سازنده کیهان و طبیعت هستند** (مراجعه شود به نوشته جهان کوانتم- ورود به یکی دیگر از عرصه های علمی خدا، ۱۴۰۰ در همین سایت). و چون با چشم غیر مسلح قابل رویت نیستند اندازه آنها توسط یک آشکارساز (Detector) رویت می شود. بنابراین، این شتاب دهنده های فعلی کارشان برخورد دادن ذرات آشکار برای بوجود آوردن ذرات پنهان است. یکی از این ذرات پنهان از دیدها کوارک سر است که سنگین‌ترین ذره‌ی بنیادی کشف‌شده تا به امروز است.

در اذان هم سه شتاب دهنده حی الصلواه، حی الفلاح و حی علی خیر العمل است. کار این سه شتاب دهنده حرکت دادن و سرعت بخشیدن به اذکار نماز است برای تولید نور هم در لفظ و هم در عمل. به احتمال زیاد برای تولید انوار جدید و فیوضات جدید.

اما شاید کار این شتاب دهنده برخورد دادن اذکار با هم نیست بلکه در راستای هم حرکت دادن آنهاست. مگر گفته شود کار جانبی آنها حذف ذرات خبیثه است. ذرات گل و لایی ماست. وگرنه بخش روح ما عاری از هر نوع آلودگی های ذرات پلید است. موضوع مهم دیگر، در نماز سه شتاب دهنده با هم کار می کنند و ذرات بنیادینی که به حرکت در می آورند اذکار اذان و اقامه و نماز است. بنابراین، خود نماز وسیله حرکت دادن

نیست خود هم در حال حرکت و سرعت بخشیدن است. اگر با شتاب دهنده های عالم فیزیک امکان بررسی چگونگی آغاز خلقت فراهم می آید با نماز بعنوان یکی از شتاب دهنده های متافیزیک روح انسان متبلور و متجلی می شود (مراجعه شود به مقاله چهل کار خیر تا اربعین در همین سایت+ ویکی پدیا، ۲۰۱۹ و مرکز انجمن های تخصصی،۱۳۹۷. شکل ۲).



شکل ۲. تونل ۲۷ کیلومتری در عمق صد متری زیر زمین در مرز سوئیس و فرانسه و تصویر یک ماشین شتاب دهنده. دانشمندان در داخل لوله هایی که در طول این تونل بیست و هفت کیلومتری کشیده شده اند پروتون ها را در یک لوله به یک سمت و در دیگر لوله ها به طرف مخالف ارسال می کنند. این ذرات در یک نقطه که شبیه یک محفظه است به یکدیگر برخورد می کنند در ز مان برخورد، تعداد ذرات عبوری در مدت یک ثانیه باید ۸۰۰ میلیون باشد که این تعداد برای انجام آزمایش بسیار حیاتی است. از آن مهمتر، زمانی که باید طی بشود تا به علت پیدایش هستی پی برد " کمتر از یک ثانیه پس از برخورد ذرات" است. این طرح که در آزمایشگاه سرن ((Cern سوئیس به مدت ۱۵سال دنبال می شود. هشت میلیارد دلار هزینه داشته است. این طرح چند ملیتی است و کشورهای مختلف هزینه های ان را تامین می کنند. تمام تلاش دانشمندان این است تاریخ پیدایش جهان را با آن شبیه سازی و بازسازی کنند.

۴. داستان ذره هیگز متفاوت از دیگر ذرات است چون اولا این ذره بسیار پرجرمی است ثانیا تقریبا بلافاصله پس از پیدایش، واپاشی می‌شود.

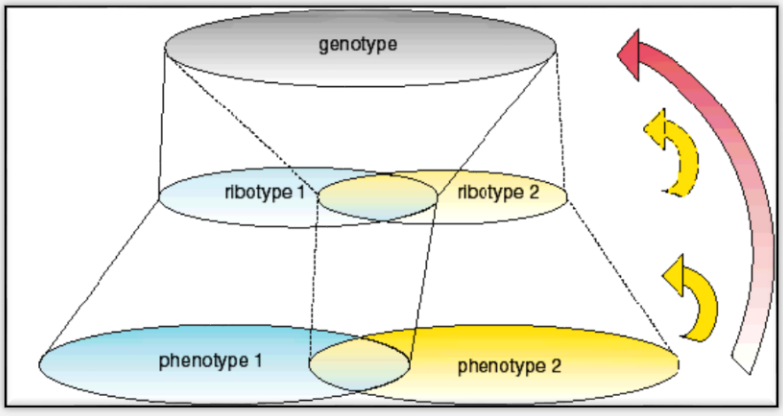
۵. جرم دار شدن ذرات موجب شده است دنیائی بوجود بیآید که هرچه هست در آن تنوع و تعدد است. بمانند جسمی که در برابر چند صد آئینه گذاشته شود. بظاهر چند صد عدد دیده می شود اما در واقع جز یک جسم

بیش نیست. این تنوع از آنجا ناشی شده است که ذرات هر کدام در تعامل با ذره هیگز صاحب جرم متفاوتی شده است. در نتیجه تنوع جرم، تنوع اشیا اجسام و اجرام را پدید آمده است. لذا تا قیام قیامت هست ذره خدا هست، جرم دار شدن ذرات هست و تنوع خلقت اجرام و اجسام هم هست (ارواح قصه متفاوت خود را دارد و در واقع خط قرمز خداست. چرا که از اسرار غیب است).

۶. ذره خدا یک ویژگی دیگر هم دارد و آن مارکر روند تکاملی خلقت است. به عبارت دیگر ذره خدا هم تنوع می آفریند و هم روند تکاملی قبل و بعد خلقت را نشان می دهد. با توجه به مراتب فوق می توان به جرات اعلام کرد که ارتباط ارگانیک که برای تجلی خدا در قرون گذشته تعریف شده است چندان پایه علمی نداشته و بیشتر مبتنی بر استنباط های شخصی و شهودی بوده است. اما امروز مباحث دقیق تر شده است و لذا شناخت و عرفان روز را می طلبد. قرآن تنها مرجع مستند برای درک بهتر خلقت و نحوه تجلی خداست.

۷. امروز در علم زیست شناسی صحبت از تثلیث "ژنوتیپ–ریبوتیپ– فنوتیپ" برای شناخت بهتر از منشا پیدایش و تکامل سلول قابل ناقابل است. خدا که جای خود دارد (شکل۳). در تئوریهای قدیم تاکید بر ثنویت"ژنوتیپ– فنوتیپ" بود. فردا شاید یک عامل دیگر به آن اضافه گردد.

- ژنوتیپ (genotype) همان DNA است. ثابت (static) و تقریبا لایتغیر و مولکول بنیادین سلول و حاوی کدهای ژنتیکی حیات.
- فنوتیپ (phenotype) همان صفات یا پروتئینها هستند که غیر ثابت و دینامیک هستند.
- ریبوتیپ (ribotype) حلقه واسطه این دو (ژنوتیپ و فنوتیپ) هستند. ریبوتیپ ها مولکولهائی حدواسطی چون ریبوزم ها، mRNA وtRNAs هستند که کار ترجمه ژنوتیپ به فنوتیپ را بر عهده دارند. آیا نمی شود از چنین فرمولهائی برای تجلی خدا بهره گرفت؟ منتها در مورد خدا باید گفت او خود خالق ژن و ژنوم است پس مافوق ماده است حتی اگر منشا آن ماده، ذره خدا و یا ژن و یا هر چیز دیگر باشد.

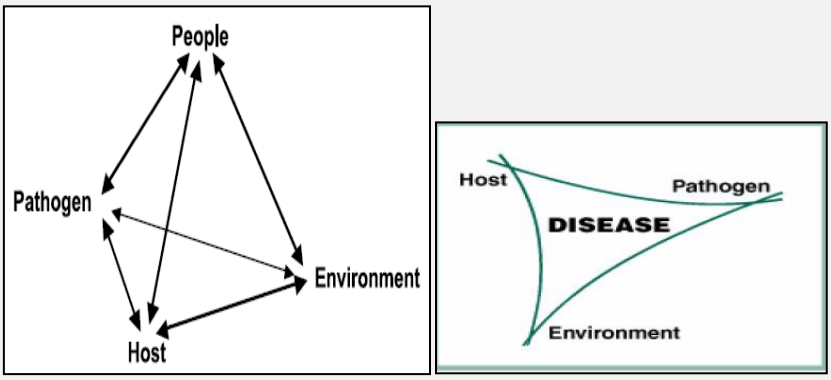


شکل ۳– تبدیل ژن (ژنوتیپ) به ماده یا صفت (فنوتیپ) از طریق مولکولهای حدواسط بنام ریبوتیپ ها صورت می گیرد. اکثر اتفاقات طبیعی دنیا از این قانون ازلی و ابدی تبعیت می کنند. معجزه/معراج و حوادثی از این قبیل قوانین خاص و منحصر بفرد خود را دارند که در من مقاله "پیام آسمانی– هم خوانی کار سلول با کار انبیا" به آن اشاراتی کردم.

- باز در همان کلاس ها صحبت از سه رکن عرفان اسلامی یعنی شریعت، طریقت و حقیقت شد که استاد محترم آنها را به صورت افقی و یا عمودی یکی از پس دیگری و از بالا به پائین و یا از سمت راست به چپ اما مرتبط با هم نشان می داد. اینجا هم من پرسش قبلی خود را تکرار کردم که باید ما از علم جدید برای درک و تعمیم این مفاهیم استفاده کنیم. بعد مثال آوردم که ما در بروز یک بیماری از مدل "مثلث بیماری" و حتی "هرم بیماری" بهره می گیریم (اشکال ۴و۵).

۱. در مثلث بیماری سه رکن "پاتوژن- میزبان- شرایط محیطی" اگر حضور فعال با هم داشته باشند بیماری بروز قطعی است و هرچه تعامل این سه با هم بیشتر باشد بیماری به شدت بروز می کند. برعکس، اگر یکی از این سه عامل کم رنگ تر ظاهر بشود بروز بیماری خفیف تر خواهد بود.

۲. در هرم بیماری که نظریه پیشرفته تر است علاوه بر سه فاکتور فوق، عامل چهارم هم نقش کلیدی دارد و آن انسان است. مجموعه این چهار عامل (پاتوژن- میزبان- شرایط محیطی-انسان) و درجه تعامل و هم پوشانی فعالیتهای آنها موجب می شود بیماری در منطقه وسیع تری گسترش یابد و منجر به بروز اپیدمی یا همه گیر شدن بیماری بشود.



اشکال ۵ و۴- مثلث بیماری (شکل سمت راست) شامل سه جزء عامل بیماری، میزبان و شرایط محیطی است.
هرم بیماری (شکل سمت چپ) شامل چهار جزء عامل بیماری، میزبان، شرایط محیط و انسان است.

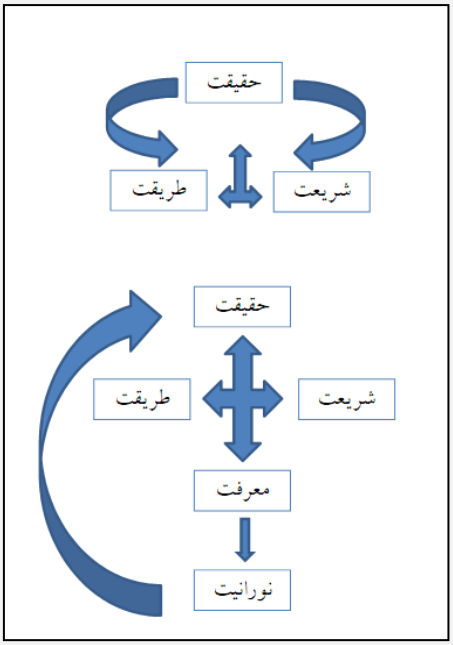
- با این توضیح چند پرسش زیرا مطرح کردم:

۱. آیا نمی شود حتی اگر معتقد به سه رکن عرفان اسلامی یعنی شریعت، طریقت و حقیقت هستیم آنها را به صورت مثلث نشان بدهیم؟ چرا که دو رکن شریعت و طریقت جزو لاینفک و منبعث از گوهر حقیقت است.

۲. عرفان قدیم و جدید علاوه بر سه رکن فوق به دو رکن دیگر نیز نیاز دارد و آن معرفت و نورانیت (آیت الکرسی) است (شکل ۶).

- فرد عارف با رعایت قوانین مادی (شریعت) و معنوی (طریقت) می تواند نیم نگاهی به حقیقت داشته باشد. اما این تمام ماجرا نیست زیرا که دو گام دیگر برای رسیدن و پیوستن به حق و حقیقت وادی معرفت (رشد) و وادی نور (اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) است. وقوف در وادی معرفت و سپس وادی نور چنان جان

صیقل خورده آدمی را با شریعت و طریقت جلا دهد که راه مستقیم نورانیت به حقیقت فراهم گردد. خلاصه عرضم نورانی شدن همانا و دیدن حقیقت همان.



شکل۶- عرفان اسلامی طبق متون موجود بر پایه سه رکن شریعت، طریقت و حقیقت استوار است.

پیشنهاد من به آن کلاس عرفان بر پایه۵ رکن شریعت، طریقت، حقیقت، معرفت و نورانیت بود.

- آیا این روزها درست فهمیده ام که دنیا مصداق فنوتیپ، آخرت ژنوتیپ و عالم برزخ ریبوتیپ است. دنیا سرای دیدنی هاست، نمایشگاه صنع خداست. می شود خدا را در این دنیا دید و نگران بود مبادا در محضرش خطائی مرتکب شد. می شود فهمید در عالم برزخ اعمال بازنویسی، رونویسی و با ارفاق (پاک نویس) می شوند. قیامت هم که جای خود دارد دیدن خدا و خود خود با تمام وجود است. در دنیا می شود تقلب کرد از محصول ژن دیگری به کمک پرومتور ژن او رونویسی کرد. اما در قیامت رونویسی از دست دیگران غیر ممکن است. در قیامت، اندام ها ناطق می شوند. زبان توجیه در مقابل دیگر اندامها کم می آورد. در این دنیا اگر علاوه بر زبان، صورت انسانهای پاک و بی ریا هم سخنگو هستند (رنگ رخسار خبر می‌دهد از سر درون) در آن دنیا همه اندامها به حق گواهی خواهند داد.
- گوئی عرفا این قرن از قرن خود باز مانده اند نه از سیر و سلوک قدمای خود را بهره مند هستند و نه از علم روز جویای معرفت روز هستند.

مست و مستم کن

(سروده شد به تاریخ هشتم اسفند۱۳۹۱)

ای مالک دور اندیش　　دوش از من دور اندیش　　از جام خود مستم کن

مستانه گو مستم کن
من از قضا نمورم
یک جوهر کفورم
با هست خود مستم کن
با دست خود مستم کن
این جسم من طهور نیست
بذ ذات بد طهور نیست
من شاهد ظهورم
امشب به من یادی ده
بر سلک یار جائی ده
با ساز خود سازم کن
کوکم نبود کوکم کن
با کوک خود مستم کن
صبحی به سر ندارم
صبری دیگر ندارم
من بخت بخت بختم
از شعف کنار تختم
من واله تو هستم
بد مست نیم من مستم
تا زنده ام من مستم
تا بازیم مستم کن
مرا جدای خلق کن
این لحد من دمن کن
خواب به خاک خنک کن

پوسیدم ار تو تاک کن
پاشیدم ار تو پاک کن
من بار خود نبستم
بر بال خود نرستم
اینجا کجاست بخوابم
من لحد خود بخوابم
شب هم که صبح ندارد
بی فاتحه چه بخوابم
بی خاطره چه مانم
ای خاطر خطایار
ای سالک خطاکار
دیدی خطا عیان شد
این خط به خط خطا شد
دست فنا بلند بود
درمان درد خطا شد
از سنگ مرا چه روی است
این بد چقدر فزون است
با کد نخوان نامم
بی کد بخوان جانم
تاریخ فوت عیان است
بر من تواص نهان است
من مانده ام سر خاک
ای سرو برو به خاکم
این چله هم تمام شد

هفت متر کفن تبه شد
من زار زار زارم
انگشت دهان خاکم
من بی جهت تبم نیست
این خاک من سرک نیست
هر خاطری سراب نیست
این طرح من خیال نیست
با سخت سخت سختم
با مست مست مستم
بر صبر من نظر کن
بازوی من ستبر کن
من تعارف گناه ام
من تارک جنونم
این طبع مرا نکشته
طبع تلف دو کشته
گیرم که خاک فراوان
تربت کجا فراوان
بر خاک حق تیمم
با آب کدام تیمم
یکدم مرا تفال
آمد که من سفیرم
یک شوکت غنی ام
یک دولت قوی ام
من در سرای مستم

مستان به خط نشسته اند
بی ساربان مسافت
من پاک پاک پاکم

مشق شب هم نوشته اند
بی خانمان زیارت
با هر که پاک پاکم

رحم از خدا نوشته اند
با شب چراغ روز است
هر دست من که در زد

این زاده نمازم
با نور خدای نور است
آن دست من چه پاک است

در حسرت دیارم
هرگز فنا نجویم
از مرز خود برون آی

بر زار من تو یاری
هرگز بلا نپویم
هر انجمن درون آی

بر سوز من تو کاری
از هیچ طلا نسازند
راهی به جد نرفتیم

من از تبار نوح ام
بی شمش طلا چه سازند
شیدی چو خود ندیدیم

با یک تبار نور ام
چو شمس اظهر است این
بی شب مرا سحر نیست

تابان فکر عزیز است
این فتح باب من نیست
بی شعر مرا سفر نیست

تاوان عشق همین است
من نادر خیالم
منظومه های نشر اند

محفل کجا دیده ام
در خاطرم نماند
گنجینه های نثر اند

منزل کجا رفته ام
سبک بقای من چیست
سر را چرا تو بستی

صبر و صفا نام من
مرز نگاه من چیست
شال که را تو بستی

کار حسن کار من
قد خودم قدر من
سر را فغان نیآمد

مقصد به این روشنی
هزچه غدیر قدر من
حرف امان نیآمد

حاجی به چی روشنی
از بس نبی گفته ام
عشق با تمام قد است

حاجا کجا بوده ای
از بس ولی گفته ام
قد من قدیم است

مفلوک چرا مانده ای
با صبح مرا صفا هست
بی چرخ مرا تکان نیست

حج مرا دیده اید
بعضا به شب نماز است
هر چرخ من دوان نیست

نقش مرا دیده اید
هرکس خدیو عذاب کن
فرمان نقش به من نیست

خلعت خدا داده است
هر کسی رضی رضا کن
هر مشق من امان نیست

طلعت به تو داده است
من دامنم دو چاک است
موسی ی من مسیح است

این یک دروغ محض است
با من دو چاک پاک است
عیسی ی من رسول است

یوسف کجا گم شده | حق علی کجا رفت | تا که مرا ره دهد

یعقوب چرا غم شده | شرط علی کجا شد | منزل از این سر دهد

بوی پسر بوی نیل | هر شب مرا سماع نیست | کوی نبی می روم

گم شده رود نیل | هر سمع من سماع نیست | بوس علی می کنم

از یوسفم خبر نیست | من فرط یک باورم | شاکر حق بنده است

بی نور بگو بصر نیست | من شرط یک آورم | رافع غم خنده است

تا بوی بوی بویم | چندیست به من نامه نیست | شکرخدا با نبی است

نادیده سوی کویم | جرم من هم جنحه نیست | شوکت ما هم نبی است

پیر پسر چه گفتی | بی سمع کجا زندگی | کوی خدا می رویم

پیر پدر چه خفتی | بی زن کدام زندگی | سود نبی می بریم

جل و جلال دیدنی است | حیدر خدا حیدر است | علم نبی اعلم است

وصل پدر دیدنی است | اکمل به من احمد است | علم علی اظهر است

حافظ ما دیدنی است | من سبز نور اویم | شهر علوم آن نبی

سعدی ما خرمی است | من سبزه زار کویم | درب علوم آن علی

حوری به این روشنی | سبزش به رنگ دین است | غمزه به من کم بکن

رومی بگو مولوی | حقش سلام دین است | سیم و زرم کم بکن

حرف علی مولوی | سبز نبی سبزه است | علم من افزون بکن

خوی احد با علی | مهرخدا دلبر است | مرگ من آسان بکن

دیده و عقل با علی | نور خدا نور اوست | عارف حق آن نبی است

ضامن دین با علی | از تو نبات می خرد | جام بلا آن علی است

حق علی حق اوست | بر تو برات می دهد | عارف حق زنده است

حد علی حد اوست | خبط و خطا می کنم | ریشه دین زنده است

این یک سواد ما نیست | تن به عبا می برم | مست خراب حافظ است

این جز سئوال ما نیست | حرف عبا می زنم | مست دعا ساجد است

بوی ثواب طالبی
با همه دل یا نبی
صنع عزیز خاتم است
ختم رسول خاتم است
ما به کجا مانده ایم
تاب کجا خورده ایم
جام جم ار دست توست
جمع جمیل روی توست
ای دل مرا جواب کن
بیدل مرا شفا کن

حق شهید دو شهد است
بر من یکی عطا کن
خلاصه ها مجال اند
مقاله ها مقال اند
لب از من هم گشودی
گشوده ها کمال اند
یاد نوا هم بکن
از نینوا کم نکن
چوبه دست یزید
حسین بگو یاحسین

یاد سواران علی
اصغر و اکبر علی
زینب شام ماجراست
ساجد دین کربلاست
با تو اگر هست علی
نام تو هست با علی
این دو صفت مال ماست
چون نخرند مال ماست
شاهد من تیر عشق

عارف فارغ

(۱۳۹۲)

اگر عارف توئی عارف کجا کو
اگر فارغ توئی فارغ کجا کو
نشستی گوشه ای نامت بگویند
من هم گویم به تو این کو و آن کو

صبح ازل-یاصمد و یاصمد

(فروردین ۱۳۹۲)

صبح ازل با دل من چاره کرد
چارده ماه را به عدد ساده کرد
منزل ما کوی نسیم کوی یار
هرچه نوشتم به خدا نامه کرد

آمده ام آمدنم بهر چیست

نقره خرم بهره من بهر چیست

دولت از این ملک کجا می برم

دولت پاینده شدن بهر چیست

خیز و خرامان به کجا می روی

سوی الست یا به ابد می روی

طائر گلشن به تو گوید بخوان

راه نداری به کجا می روی

سازه آبی به تو آبت دهد

سازه خاکی به تو خاکت دهد

کم نباشند به تو گویند نرو

سازه آهی به تو جنت دهد

چادر ما را به چمن بسته اند

دلبر ما را به دمن بسته اند

ای قلمم بار دیگر غمزه کن

یار نیآمد به قدم بسته اند

حاصل عمر سرکان بی سری است

هرچه بگفتند تو بگو سرمدی است

یاوه نگویم خطابم توئی

یونس ما نیست مگر آدمی است

ای طبق گل به من از گل بگو

سحر بیان سرکه انگم بگو

صاحب امر به عجب مانده است

امر نبی امر وصی را بگو

میکده ها بسته ندیدم چنین

غارت اموال ندیدم چنین

کرده صدرات بدین روشنی

مسند قدرت ندیدم چنین

قوزک پا را چرا کنده ای

جلوه پیشانی خود کرده ای

بدتر از این نیست چراغ نفاق

کار دگر کن نگو کرده ای

حاصل عمر من و تو آن صمد

شاهد گفتار نماز آن صمد

جمله بگفتند بگو یا صمد

راز نماز در همه جا آن صمد

خط سبز آسان

(سروده شد اسفندماه ۱۳۹۲)

هرگز به ما نگفتند بر گرده خرابان

بار دگر نگویند

آئینه وجودیم هرگز نگو کجائی

جز خود کسی نبینیم با دل بگو کجایان

بار دگر نمیریم گویم مرا دعا کن

بار زمین که بستیم با من خدا خدا کن

تا آسمان که رفتیم خواهم نوای شب را

جز او خدا نبینیم شب را به من دعا کن

ما زاده وجودیم تا پشت پرده بینم

جز او کسی نداریم بازی به پشته بینم

بودند کسان در بند چشم مرا تو بستی

دربند خود ندیدم صدها نگفته بینم

ایوان حق بلند است از تخت مرا برون کرد

حقا سخن همین است دولت به من برون کرد

دائم سپهر او جوی کاری به او ندارم

اسماء حق به نور است بخت مرا به خون کرد

اسباب حق فراوان بازار خط فراوان

بی خط خدا هراسان　　یک خط سبز آسان

خط نبی مرسل

رهگذر

(۲۰ آبان ۱۳۹۲ سروده شد و حدود یکسال بعد در سایت بینانیوز فایل ۸۳ ذیل عنوان خبر نماز جداگانه کنفرانس وحدت اسلامی! تصاویر نشر داده شد)

هر گذری می دهی　　سوی دمن رفته ام

رهگذری می بری　　هر که تو بُد من بُدم

درگذرم یا که نه　　پس به خودت رفته ام

بد سفرم یا که نه　　هر که به راهی یکیست

از چه گذر می دهی　　راه خدا هم یکیست

می گذری می بری　　پرسه نزن در خیال

یا که به قهر می بری　　مقصد عالی یکیست

من که عذارم توئی　　درگذرم بگذرم

روی صفایم توئی　　بی گذرم بگذرم

تیشه ندادی بدست　　راه من اینک جداست

آنچه تو دادی توئی　　بی تو مباد بگذرم

روی زمینم نبر

زیر زمینم نبر

از گذری من ببر

تا که نگویم نبر

بار گنه بسته ام

شریعت و طریقت و حقیقت

(۱۳۹۳)

آنچه شنیدم شنو

حرف حقیقت شنو

راه طریقت نبود

حرف شریعت شنو

هم کلامی با خدا

(مهرماه ۱۳۹۲ سروده شد و ۲۰ دی ۱۳۹۳ در سایت بینانیوز ذیل گزارش خبری نماز جداگانه روز اول تبدیل به نماز وحدت در اختتامیه شد/عکس–فایل ۸۵ انتشار داده شد)

و زمین با تمام قد خدا را ستود

و با همزاد خود آسمان، طاعت امر کرد

تا هر دو شهره آفاق شدند

دور از معترضین

و دور از ملتبسین

اما انسان دوپا

وقتی نوبت خود رسید

بدتر از شیطان تمرد امر کرد

با همه حماسه های بی بدیل خود

به خود جرات داد بپرسد

از کجا معلوم که توئی خالق هستی

خلق تو نه از یقین که از روی تلقین است

و خُلق من از نوع فردین است

چنین شد که عاقل ما حیف آدم گفت

حیف از نان که آدم خورد

و حیف از مغز که آدم برد

حرفهای انسان چقدر ناب و تاب دارد

میهمان زمین کردند ما

عروس شهر دادند ما

مسخر عالم کردند ما

تا نانی به کف آریم و به غفلت نخوریم

زمین و آسمانها دادند ما

تا زمین را نگهبان باشیم

بر آسمان ستارگان باشیم

بر ظن خود معرفت باشیم

اما هرچه بیشتر دانستیم

بیشتر غریق افکار خود بودیم صدگوی در آسمان زمین

این روزها البته از ذره خدا گفتند کمتر به خود قرار ماه

ذره افلاک و انسان از قرار ماست قرار ماه

نور او تابد افلاک است تو تنها رمز گشائی تو

برنتابد گمراه است با هر رمز رمز دیگر گشائی تو

آمدنت نه ماه با شهر گشائی شهر

ماندنت نهصد ماه با شرط گشائی شرح

بزرگداشتت دوازده ماه احسنت خدا با تو است

زیر خاکت هزاران سال پس خدای تو با توست

هشیاریت کار تو با کبریاست

یک روز تا نیم روز تمام کجا برندت نمی داندت

این است که تو یک موجود نیم جانی کجا پسندد نمی داندت

نیم بهائی از تو خرد از او مدد

نیم فازی با هر مدد یکصد عدد

دادند نازی هرگز مشو نومید او

ندادند بازی هر روی او امید او

دنیا ستاره است بی اذن او مغمون تو

راز ستاره است با اذن او ممنون تو

راز آب راز دریاست کمتر ندان این گفته را

راز شب راز دنیاست اندازه دان این گفته را

یک گور در زمین داریم با داده ای کاشف شدی

در شور شب ناهید شدی | تو با کمان نزدیک من
این کشف تو اندازه است | با من بشو یک هم کلام
این کشف تو همواره است | من صد کنم این یک کلام
پشت کرده ای رو کن به من | بیرون نشو از کوی من
کج کرده ای رو کن به من | این گوی تو این کوی من
من از کمین نزدیک تو

زهره

(زهره سیاره ای هم اندازه سیاره زمین اما یکی از درخشنده ترین اجرام آسمانی. نماد عشق و دلدادگی و مظهر پاکی و عدالت گستری. درج شد به تاریخ ۱۳۹۳/۱۱/۱ در فایل ۹۳ سایت بینانیوز با عنوان داعش و مجازات جوان نوازنده در ملاعام /تصاویر).

من به خدا رفته ام | قرعه بنامم نبود
کار خدا کرده ام | مشکل ما مشک اوست
با تو مگر زهره نیست | محرم ما فکر اوست
زهره به پا کرده ام | او که به لب می گزد
با همه کس زهره ام | هرچه به لب کار اوست
بی همه کس مهره ام | صحبت یار با تو نیست
سفره من را ببین | اسب سیه با تو نیست
سفره به پا کرده ام | فکر جوانان بکن
زهره بنامم نبود | کار جوان با تو نیست
سخره بکارم نبود | پیرهن یوسف خوش است
آخر این ماجرا | خوشتر از او آصف است

حاصل عمر یک چراست　　اینکه مرا خوش سراست

حریف دل

نظر من در سایت بینانیوز ذیل گزارش خبری احمدی‌نژاد: هوگو چاوز منتظر ظهور امام زمان بود.
۱۳۹۳/۱۱/۲۰. فایل ۱۱۱)

هر دل حریف خود داشت　　این چشم اگر خدا دید

این دل فقط خدا داشت　　هرکس که دید خدا دید

من در چمن نشستم　　یاد دگر ندارم

شاید به من نظر داشت　　بر غیر ستم ندارم

اینک زمان وصف است　　دل من کجا سپردم

شاید به من اثر داشت　　با خود خودی ندارم

حرفم زمین نماند　　من دل طلب نکردم

چون از دلم خبر داشت　　با دل طرب نکردم

هر شاخسار طوبی　　تا گفت نگو نگفتم

بر من کمی ثمر داشت　　من مدح شب نکردم

هستیم اگر رسیدیم　　دوستان طلا نجوئید

نارس کجا رسیدیم　　زر را به زر نجوئید

در راه مست و مستی　　عینک به چشم نخوابید

با خود بگو رسیدیم　　تا حق نبود نجوئید

بر هر عمو نگفتم　　با سنگ طمع برانید

تخت مرا خدا داد　　با هر دو دست برانید

هر خط بد نخوانید | با فکر شبیه نسازید

خط را به خط برانید | شیدای ما نهان نیست

هرگز شبح نسازید | با فرض فضا نسازید

دینداری

(سروده شد صبح روز پنجشنبه مورخ ۷ اسفند۱۳۹۳. نشر عصر همان روز در سایت بینانیوز فایل ۱۱۹ ذیل گزارش خبری رییس جمهور: تحجر، دنیا و دین مردم را می‌سوزاند).

اگر لذت بریم لذات دین است

وگر حسرت خوریم افراد دین است

چراغ آسمان از من خموش است

خدا رحمت کند رحمان دین است

خدا در فکر ما در فکر دین است

هدف دیدار او دیدار دین است

به ما روزی دهد روزای دین است

مدد گر می کند احسان دین است

دیانت در جوان بیش از زیاد است

به او گویند نکن زورش زیاد است

جوان با دین خود دین را نوازد

به حق سودا کند سودش زیاد است

خدا خواند مرا این خوان دین است

به ما هجرت کند هجران دین است

به نزد این و آن یکصد کتاب است

به ما این یک صفحه اعلان دین است

خدا خوانید خدا در کار دین است

به نزد مومنین اذکار دین است

طریقت از زمین و آسمان است

از او یادی کنیم تا یاد دین است

به ما حالت دهد حالات دین است

به ما ماوا دهد ماوای دین است

فضائل در بنی آدم زیاد است

به ما فضلی دهد از فضل دین است

رضایت در جهان از راه دین است

رسول در آسمان در کار دین است

ضلالت یا جهالت بهت دین است

ضلالت در زمین کفران دین است

بوی و روی تو دیدم

(سروده شد صبح روز پنجشنبه مورخ ۹۳/۳/۲۲. درج نظر در سایت بینانیوز ذیل خبر لغو کنسرت علیرضا قربانی در مشهد، کنسرت سنتی هم ممنوع! فایل ۱۲۱)

به جهان بوی تو و روی تو دیدم

به درون آمده ارواح تو دیدم

به تمنا سر دیوار تو رفتم

به فنا آمده در کوی تو دیدم

لب خندان به سحر روی تو دیدم

هرچه دیدم به صنم سوی تو دیدم

همه در روز قضا کار تو بینند

به دو صد قافله من موی تو دیدم

نهراسم که بگویم که من هم روزی چند

به خرابات مغان خواب تو دیدم

به من هم ملک سلیمان بدهی مشتاقم

هرچه دیدم به سرا دست تو دیدم

ادبی کرده و گفتم چه بگویم گفتند

تو بگو بوی تو و کوی تو دیدم

زندگی چیست

(بهمن ۱۳۹۳. ۲۶ اسفند ۹۳ مقداری ازآن در سایت بینانیوز ذیل گزارش خبری تلخ ترین اتفاقات سال۹۳ فایل ۱۳۷ قرار داده شد)

زندگی شعر است که نیست — بازی دوران خویش

زندگی شور است که نیست — راضی زندان خویش

پس چه نامم زندگی — من چه گویم زندگی

من چه خوانمم زندگی — خود بگوید زندگی

زندگی نسل نسل گفتن به چشم

زرنگار فکر ما روز خود دیدن به چشم

پرنگار عشق ما شور خود دیدن به چشم

عالم افکار ما بار خود بستن به عشق

عالم دیدار ما ناز خود کردن به عشق

مذهب گفتار ما زندگی مواج عشق مرد و زن

مسلک کردار ما مرد اگر میرد نماند راز زن

ذره اعمال ما آمدیم بوئی از این دنیا بریم

گفته معمار ما گوشه ائی از سر این دنیا بریم

رفته سودای ما ما هبوط را دیده ایم

مانده اعلام ما از هبوط تا عروج هم دیده ایم

محنت اسرار ما توبه توبه توبه ها هم کرده ایم

مطلب پیدای ما تا بخواهی دل به خواهی کرده ایم

مظهر اوتاد ما ای تو دادی یاد ما این زندگی

مسکن اوهام ما کی به ما دادی امان زندگی

رفتن مصلوب ما از فروغ است فرق عالم دیده ایم

مرقد پنهان ما از شعور است شور عالم دیده ایم

دیده را دیدن به چشم گفته باشیم زنده کردیم گفتگو

گفته را دیدن به چشم مرده باشیم مرده کردیم گفتگو

رفتن دیگر به چشم هرچه گفتند هم زبانی کرده ایم

چشم چشم دیدن به چشم هرچه کردند هم قطاری کرده ایم

قطر عالم یاد ما هم داده اند
هی هی و هیهای من هیهات من

قطب عالم بهر ما هم داده اند
من من و منهای من میقات من

گوش ما هم محرم اصوات اوست
از قرائن تا براهین زندگی است

چشم ما هم پشت گوش هوش اوست
بهر آدم هرچه دادند زندگی است

جمع جمع بیت من ابیات من
من ندارم تاز خود تازی کند

فرق من با بیت من اصوات من
بر من امشب اندکی بازی کند

بی ستون است زندگی
تا زنم بر نقش خود نقشی کند

بی سکون است زندگی
جای من باشد به من جائی کند

شور و شور است زندگی

دیر و زود است زندگی

شور دیگر تا بسازم سوز خود

قصه داند ناله های ساز خود

رب جلیل

(سروده شد اسفند ۱۳۹۲. درج نظر در سایت بینانیوز ذیل گزارش خبری تجمع دلواپسان علیه حضور زنان در سالنهای ورزشی.۱۳۹۴/۳/۲۷، فایل ۱۸۰)

هر کجا دیدی یکی آنجا منم

هر کجا ماندی بدان آنجا منم

من صدای آشنای پای تو

هر کجا خواندی مرا آنجا منم

این منم باور بکن

هم سمعیم هم بصیرم هم نذیر

با تو دارم حرفهای بی نظیر

من منم هر جا که باشی من منم

هر کجا اینجا و آنجا من منم

هر چه خوبی در زمین من داده ام

من بهار و هر زمستان داده ام

از خزان تا هر پزان من داده ام

در دلت حب بقا را داده ام

هم بیان و هم عیان را داده ام

شوکت دنیا و عقبی داده ام

کشور ایران و ایمان داده ام

با تو گردون دور گردان داده ام

با اذان من خوانده ام

من تو را خود خوانده ام

خدمت مردم بکن

یاد مسکینان بکن

تا زمین فرمان برد

خدمت یکجا بکن

من تو را دادم زمین

من جهات دادم زمین

روز و شب زنهار توست

نصف شب زیبای توست

جفت تو زیباترین

مغز تو عالی ترین

من امان روز تو

او نبات روح تو

احمد ما را ببین

عصمت یوسف ببین

موسی ی عمران ما

عیسی ی ایمان ما

بت شکن نامش خلیل

عرش و فرش رب جلیل

ندا رسد

(سروده شد خرداد۱۳۹۳. درج نظر در سایت بینانیوز ۱۳۹۳/۳/۲۷ ذیل گزارش خبری وزیر کشور: با ضعف نشاط اجتماعی در کشور مواجه هستیم. فایل۱۸۱)

از تو مگر مدد رسد — آدم بد به تخت رسد

رنج من هم به سر رسد — بدتر از او به شه رسد

تا که بگویم از طرب — قصه بد کجا رسد

مطلب من به سر رسد — حکم امیر به فین رسد

هر اثری به حق رسد — چاره کار هدایت است

فخر بشر به هم رسد — هرکه نکرد جنایت است

ضعف من هم قوای من — نقد قوی غنیمت است

قوم به حج به حج رسد — هرکه شنید طبابت است

از تو به من حکایت است
مشت خدا به کم ترین

تمبر زمین کفایت است
هر که نخورد قویترین

پارک زمین عنایت است
صاحب این قلم منم

تاک زمین قیامت است
بر تو نوشت قلم منم

با تو رفیق رفیق من
ن و قلم به صد قلم

با تو غریب غریب من
از تو شکست قلم منم

داده مرا دوای درد
هر غزلی به شب رسد

با تو مگر دوای من
صحبت حق به حق رسد

مشت قوی قوی ترین
کل زمین نشسته بود

مشت پری پری ترین
تا که به او ندا رسد

نور و سخن خدا

(۱۳۹۴/۵/۱۱)

ای که به خود نور خدا بسته ائی

نور خدا نیست به خود بسته ائی

دولت انوار خدا کیمیاست

آنچه نماند به خود بسته ائی

شوکت دیگر کجا مانده است

مهلت دیگر کجا دیده است

روزن این نور به ما داده است

موضع دیگر کجا داده است

هرکه طلب کرد خدا داده است

هرکه مدد کرد خدا داده است

بستر دیگر به ما داده است

حرف خدا را خدا داده است

خواجه حافظ به شمع رفته است

سعدی گفتار به شام رفته است

هرچه که دیدند به ما گفته اند

گفته ما نیز به ما رفته است

با تو خدا بود خدا گفته است

بی تو خدا بود کجا گفته است

لایق این حرف به مانده است

با تو خدا بود جدا گفته است

این جهان و آن جهان

(۱۳۹۴/۵/۳۰)

این چه جهانی است خدا	زادن ما این جهان	کافر ما این جهان
تا چه جهانی است خدا	خواندن ما آن جهان	نادم ما آن جهان
جان کلام یک جهان	خفتن ما این جهان	ناصح ما این جهان
جام جهان یک جهان	بردن ما آن جهان	ناکث ما آن جهان
خلق جهان هر زمان	غفلت ما این جهان	مردن ما این جهان
رفع بلا هر زمان	محنت ما آن جهان	راندن ما آن جهان
با تو جهان یک جهان	مکنت ما این جهان	دیدن ما این جهان
راز جهان آن جهان	مفصل ما آن زمان	ماندن ما آن جهان

برزخ ما این جهان
سوختن جان آن جهان
ترک جهان تا جهان

دوزخ ما آن جهان
با تو ندار این جهان
راه زمان با جهان

قلت ما این جهان
با تو قرار آن جهان
خوانش ما این جهان

کثرت ما آن جهان
رحلت ما این جهان
رانش ما آن جهان

هر دو جهان دیدنی است
رجعت ما آن جهان
جام جهان آن جهان

هر دو جهان ماندنی است
حذف جهان این جهان
زنده ما آن جهان

هر دو جهان خواندنی است
حفظ جهان آن جهان
مبدا ما این جهان

هر دو جهان راندنی است
جذب بدان این جهان
مقصد ما آن جهان

عالم خاک این جهان
حذف بدان آن جهان
مبدا و مقصد یکی است

عالم پاک آن جهان
من که نخواستم جهان
با تو خدا او یکی است

کندن جان این جهان
خواست تو بود این جهان

سخن خدا

(سروده شد۱۳۹۴/۱/۲. درج نظر در سایت بینانیوز فایل ۲۱۰ ذیل گزارش خبری سعید حدادیان: مداحان برای مجلس لیست جدا می‌دهند ۱۳۹۴/۶/۲، فایل ۲۱۰)

هرچه غریب است غریبان روند
سایه خورشید سواران روند
محنت من نیز سخن گفتن است
گفته نگویم به خسران روند
هرچه بلاغ است به ما گفته اند
هرچه کلام است به ما گفته اند
روز ازل روز ابد گفته اند
حرف دو عالم به ما گفته اند
راه دگر رو که این راه توست

کار دگر کن که این کار توست

حاذق و رازق به ما گفته اند

عزم دگر کن که این فال توست

مقصد بعدی سفر پیش ماست

بنده ما نیست مگر پیش ماست

گنبد گردون به گردون ماست

کفه عالم ترازوی ماست

مظهر عالم همین نام ماست

مذهب عالم همین خال ماست

نقطه عالم به پرگار ماست

زنده عالم همین پاک ماست

اول هرکار به خود بردن است

نقطه بعدی کجا بردن است

مرده نداند کجا می برد

با تو بگویند کجا بردن است

به تو من نامه نوشتم

(سایت بینانیوز. فایل ۲۱۸)

(سروده شد در یک صبح دل انگیز به تاریخ ۱۳۹۴/۴/۲۲. بعد از سحری نخوابیدم و هرچه از ذهنم گذشت روی کاغذ آوردم. چند شعر همزمان سروده شد از جمله شعر مرحوم شهرام محمدی کارگر فداکار اهل ایذه. درج شعر به صورت نظر در سایت بینانیوز ذیل خبر رای موافق سنا به توافق هسته‌ای با ایران، ۱۳۹۴/۶/۲۰. شماره فایل ۲۱۸).

به تو من نامه نوشتم

که تو هم نامه نویسی

که چرا خانه نرفتی

که چرا بانه نرفتی

نکند تازه نرفتی

به کدام مرز تو رفتی

نکند باز نرفتی

به تو من دیدم و گفتم

لب مرز مرز خدا هست

لب مرز نامه نوشتم

دو ورق نامه نوشتم

به تو من چاره نوشتم

به تو از روزه نوشتم

به تو از موزه نوشتم

سرکوه کوزه نوشتم

سر و روی بوسه نبشتم

دلکان دلبر ما بود

صلحا صبح خدا بود

سخنان جفت خدا بود

بخدا کار خدا بود

به صبا نامه نوشتم

به صفا نامه نوشتم

که سیاه رنگ قشنگ است

اگر هم رنگ قدیم است

به دو رنگ رنگ جدید است

نکند جمله نگوئی

به چمن پونه نبوئی

سبدی پیش خدا هست

که پر از بوی خدا هست

چقدر نزدیک چقدر دور

(۲۷ آبان ۱۳۹۴)

چقدر نزدیک — به وصل نزدیک

چقدر دور — به فصل دور

خدا نزدیک — به یک نزدیک

خدا دور — به چند دور

به تو نزدیک — چقدر نزدیک

به من دور — چقدر دور

به رگ نزدیک — خدا داند چقدر دور

به رنگ دور — به من باشد منم دور

به خط نزدیک — خدا با من منم دور

به ربط دور

چتر عنایت

(سروده شد ۱۶ آذر ۱۳۹۴)

چتر عنایت کجاست — جاده صاف تا کجاست

چتر حمایت کجاست — کار تو با ما کجاست

رمز عدالت کجاست — کرده ما تا کجاست

راه چرا چهار راه است — زوزه ما تا کجاست

با تو روم راه راست — راه کجا می برد

بی تو روم چهار راه است — ما کجا می برد

راه تو اصلا کجاست — ره برویم راهنماست

چپ برویم چپ نماست
برزخ ما تا کجاست

درب کجا را زنیم
ره نرویم می برند

درب خدا را زنیم
جمع نزنیم می زنند

زهره کجا رنگ ماست
خوشه گندم نبود

رنگ خدا رنگ ماست
خوشه ما می برند

مرد تو بالا کجاست
عیب ندارد خدا

رنگ تو والا کجاست
عیب مراست با خدا

بهره ما تا کجاست

خدا و انسان

(سروده شد ۱۸ دی ۱۳۹۴)

گفتم خدا چه کاری
خود را جدا نبیند

روح ات دمی به خاکی
دائم به خود بگوید

خاکی که خاک نیفتد
ما را خدا ببیند

خاکی که پاک نیفتد
بین است اگر ببیند

هم فخر خود نبیند
کین است اگر نبیند

هم فخر تو نبیند
خالق اگر نبیند

روحی خدا نگوید
مخلوق کجا ببیند

روحی فدا نگوید
جز او خدا نگوئید

از فصل خود بگوید
جز او خدا نجوئید

از وصل خود نگوید
با هر کسی بگوئید

خود را فنا ببیند
هد هد هدا نگوئید

با جان و دل بگوئید — من لاله زار کویم

هرجا نبود خدا بود — من تا روم روانم

هرجا که بود خدا بود — تا می روم روانم

در آسمان خدا بود — دادند به من پیامی

با هر کسی خدا بود — دارم به تو پیامی

هر ساربان خدا داشت — هم رنگ خود بمانید

هر کاروان خدا داشت — بی رنگ خود نمانید

مردم که خود سرودم — در عهد خود بمانید

مردم که خود غنودم — بی عهد او نمانید

من تازه کار هویم

مناجات با خدا

(این هم مناجات من دو دقیقه مانده به هنگام اذان صبح روز جمعه مورخ ۹ بهمن ۱۳۹۴. تکرار در مقاله جزایر سازگاری، متابولیکی و چند ده جزیره ماندگاری و رانت خواری در همین سایت)

در این صبح اندیشمند

در این صبح بیدارمند

تو ما را به خود خوانده ائی

تو آیات خود را به ما داده ائی

نخوانم چرا؟

ندانم چرا؟

نکاوم چرا؟

نبارم چرا؟

تو ما را به خود خوانده ائی فر شویم اهل عالم شویم

دوبند این دو عالم شویم

مهستان به درب شبستان شویم

تو را در نماز خوانده باشیم بس است

تو را آسمان دیده باشیم خوش است

به رزق و به روزی تو ما را فراخوانده ائی

بجا مانده باشیم خریم

به خواب بوده باشیم نریم

که شب وقت خواب است

نه خواب خراب

که وقت حیات است نه وقت ممات

که وقت نبات است نه وقت بنات

خدا را به لب خوانده باشیم فراروی ماست

به دل خوانده باشیم دل آویز ماست

چقدر رزق و روزی تو دادی به ما

ز ما شکر نعمت ندیدی خدا

کفر نعمت چرا؟!

رنج نقمت چرا؟!

مگر غصه ها یاد تو رو کند

به ما غصه ها یاد تو دور کند

تو را یاد کنند یاد حکمت کنند

یاد نعمت کنند

به رحمت بود راه ما راستی

به زحمت بود کار ما کاستی

گفتگوی مخلوق با خالق

(سروده شد به تاریخ ۱۳۹۵/۱/۲)

هرچه به ما داده ای — داد مرا داده ای — کار ثواب داده ای

رنگ خدا داده ای — راد مرا داده ای — دست عطا داده ای

عطر خدا داده ای — هرچه مراست داده ای — یوم لقا داده ای

راز به ما داده ای — هرچه تو راست داده ای — رمز بقا داده ای

ناز به ما داده ای — هرچه عدد داده ای — راز و نیاز داده ای

ناز مرا داده ای — هرچه مدد داده ای — رمز نماز داده ای

راز مرا داده ای — نام خودت داده ای — صخره سنگ داده ای

بهتر از این داده ای — کار خودت داده ای — سفره نان داده ای

ساز مرا داده ای — هرچه جداست داده ای — رفع بلا داده ای

سوز مرا داده ای — هرچه بلا است داده ای — حظ پیام داده ای

صورت خوش داده ای — عالم خواب داده ای — خیر و عطا داده ای

مونس من داده ای — آب حیات داده ای — سینه فراخ داده ای

روز مرا داده ای — نام مکان داده ای — زینت زن داده ای

روزه من داده ای — نام و نشان داده ای — قدرت مرد داده ای

روز طرب داده ای — راه بلد داده ای — زوج مرا داده ای

دست طلب داده ای — کار فلک داده ای — زهد مرا داده ای

نام عزیز داده ای — چشم نواز داده ای — ابن و بنین داده ای

روح لطیف داده ای — دست نواز داده ای — نون و پنیر داده ای

فکر عظیم داده ای — چشم مرا داده ای — مادرخوب داده ای

مغز خلیق داده ای — دست مرا داده ای — روز پدر داده ای

نمره من داده ای
بوسه من داده ای
روی زمین داده ای
عرش برین داده ای
قوس و قزح داده ای
فرض محال داده ای
ساحل ما داده ای
راحل ما داده ای
حاصل عمر داده ای
حامل ژن داده ای
شکر خدا داده ای
انور دین داده ای
احمد دین داده ای
مشهد ما داده ای
موسی و خضر داده ای
عیسی و روح داده ای
مریم پاک داده ای
یوسف خوب داده ای
کعبه دل داده ای
کعبه خود داده ای
ذکر مرا داده ای

فکر مرا داده ای
آل نبی داده ای
آل علی داده ای
بنت رسول داده ای
هجر رسول داده ای
هاجر ما داده ای
سعی و صفا داده ای
روز نشاط داده ای
روز عزا داده ای
رنگ سحر داده ای
رنج سفر داده ای
روز الست داده ای
روز فرج داده ای
فاصله ها داده ای
راحله ها داده ای
شرط بلاغ داده ای
وقت عروج داده ای
وقت خروج داده ای
درب ورود داده ای
هر در خود داده ای
بی در خود داده ای

قرب خودت داده ای
کار ثواب داده ای
نای نهان داده ای
راه گذر داده ای
خیلی خیال داده ای
کلی قیام داده ای
کلی نیام داده ای
قصه خوش داده ای
غصه دوش داده ای
موج مرا داده ای
اوج مرا داده ای
اوسطها داده ای
اوحد ما داده ای
قالب خوش داده ای
صاحب ما داده ای
قله قاف داده ای
خرده خاک داده ای
تازه ما داده ای
رازی ما داده ای
باز چه ها داده ای
عید غدیر داده ای

عید ضحی داده ای | کوه رفیع داده ای | کثرت کالا کنم
عید بهار داده ای | دشت وسیع داده ای | خلعت والا کنم
یاد سما داده ای | رجعت ما داده ای | کسوت زیا کنم
بار سماع داده ای | رخصت ما داده ای | رفع مظالم کنم
میوه خوش داده ای | از سخنم می زنم | جذب فضائل کنم
مژده خوب داده ای | با عملم می روم | حکمت اظهر کنم
قله اوج داده ای | نام تو را می برم | عصمت اطهر کنم
رتبه خوش داده ای | تا دو کمان می رسم | موجب نصرت کنم
کشور ما داده ای | چونکه خدا می برد | قسمت خدمت کنم
کسوت ما داده ای | روح مرا می دهد | یا که فراموش کنیم
خیل پیام داده ای | کوی مرا می دهد | تا به سحر بد کنیم
تازه برات داده ای | مزد مرا می دهد | راه خدا کج کنیم
تازه عروس داده ای | مزد خدا دیدنی است | روی لجن سر کنیم
راه تماس داده ای | دست خدا دیدنی است | ما چقدر بد کنیم
لهو و لعب زشت ماست | مفت به خود نآمدم | نام تو را سد کنیم
عیش حلال داده ای | مفت به خود وا روم | نعمت خود کم کنم
شرب حلال داده ای | این بدن و روح من | کفر تو افزون کنیم
دست تو در دست ما | این نفس و خوی من | بار گنه صد کنیم
چشم تو بر چشم ما | هر ژن من فکر من | رحمت تو کنیم
فوق زمین داده ای | کل ژنوم میل من | زحمت خود صد کنیم
گشت و گذار داده ای | من چه کنم فکر کنم | بوسه تو پاک کنیم

دیده خود خاک کنیم | این صنم است یا سلیم | زدنی علم را دهد
مرهم و مرقد کنیم | سلول پاک او سلیم | نعمت خود را دهد
مسند و منقل کنیم | سلول خاک او لئیم | جنت خود را دهد
روح پریشان کنیم | دست برم سوی او | ای تو خدا یا خدا
فرض بغایت کنیم | سفته من را دهد | دعوت ما را بده
فرط بلاهت کنیم | بهتر من را دهد | دیده ما را بده
کرده ملامت کنیم | ن و قلم را دهد | بهتر ما را بده

با خدا بودن

(یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَهً مَرْضِیَّهً فَادْخُلِی فِی عِبادِی وَ ادْخُلِی جَنَّتِی)

(۱۳۹۵/۱/۱۸)

عرش سماوات او | شب، خدا در زند
فرش کرامات او | خسرو خوبان کسی است
با تو دمی خوش نشست | یک سحری گل کند
تا که تو سرحد کند | یک سبدی گل خرد
تا که در حد کند | یک جهتی ره رود
چرخ زمین با تو نیست | حاصل عمر عزیز
چرخ زمان با تو نیست | در سبدی خود برد
تا ندمت روح خود | خوشگلی این سبد
در عدمی در عدن | مشکلی این سبد
روز، خدا سر زند | تازه عروس هم برد

تاج عروس هم برد — خاک بخواند جدید

قیمت روز می خرد — روز سئوال است خدا

قیمت خوب می خرد — دم نزنم جز خدا

یک به ده و هفتصد و هفتاد و هفت — هو که کنم بر خدا

قیمت مقبول خداست می خرد — بوسه زنم بر خدا

فوق عدد فوق رقم می خرد — کار به جائی رسد

اصل، بیانات ماست — باد صبائی رسد

فرض، کمالات ماست — باغ صفائی برند

روز اجابت رسد — بار نشاطی دهند

فخر دو عالم خرد — راضی مرضی همین

زیر زمین چاه ماست — ارجعی ربک همین

روی زمین راه ماست — فادخلی عبدی همین

خاک نخواند قدیم — وادخلی جنت همین

صوفی من هم صاف شدم

(باز در تاریخ ۱۳۹۵/۱/۱۸)

آب شدم آبی شدم — جان شدم جانی شدم

بچه یک ماهی شدم — قاتل یک قاضی شدم

کاه شدم کاهی شدم — شاه شدم شاهی شدم

کاغذ یک شاهی شدم — مسند یک خواری شدم

چاق شدم چانه شدم — دام بودم دامی شدم

چانه یک بازی شدم — استر یک گاری شدم

ذره بودم ذره شدم

یره یک ذره شدم (مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ/ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَراً يَرَهُ)

نام بودم نامه شدم

نامه صد پاره شدم

راه بودم راهی شدم

راهی دروازه شدم

جان بودم جامه شدم

جامه یک جانی شدم

راه نبود جاده شدم

جاده یک خاکی شدم

چشم نبود چشمه شدم

چشم غریبانه شدم

بوسه نبود بوسه شدم

گونه خود بوسه شدم

سبز نبود سبزه شدم

سیزده روز ریسه شدم

با هدفی زنده شدم

من هدف بوسه شدم

راه جدا راه خدا

راهی این خانه شدم

کعبه او کعبه دل

من به کمند کعبه شدم

هرچه نبی مخلص او

من نکنم نفله شدم

هر گذری این گذر است

تا گذرم گنده شدم

راه جمال راه کمال

توشه این راه شدم

مسند این خاک منم

بستر این خاک منم

دیده نبود دیده شدم

مظهر این نامه شدم

آب زنید راه مرا

راهی این خانه شدم

نقش نبود نقشه شدم

نقش ۲ بر دیده شدم(نقش بستن عدد ۲ بر پیشانی)

پادشه ام پاک شدم

خاک سرم پاک شدم

آب زمین راه زمین

خوانده مرا راه شدم

موسی ی ما خوش خبر است

خوش نشوم کشته شوم

صوفی من هم صاف شدم

شصت گذشت صاف شدم

معرفت و منزلت

(۱۳۹۵)

من آنم منزلت را پس گرفتم

من آنم معرفت را دست گرفتم

به آن مانم که حق را دستم گرفتم

خدا را دیده ام حق را گرفتم

وقت ها

(۱۳۹۵)

وقت حقیقت به حق گفتن است

وقت شریعت به شرع گفتن است

وقت دگر بود به خود گفتن است

حرف خدا را به خود گفتن است

کار انبیا

(۱۳۹۵)

سما در سما من سماع آورم

کمین تا کمان من کمان آورم

بخوانی خدا من خدا آورم

انیس سخن را زبان آورم

نگوید کجاست

(۱۳۹۵/۱/۲۲)

مرز دو عالم کجاست — هیبت و همت کجاست

مرز دو آدم کجاست — عصمت و عفت کجاست

آدم و حیوان کجاست — رحمت ایزد کجاست

آدم بی نقص کجاست — وحی و نبوت کجاست

درک فضائل کجاست

نقش مراحم کجاست

عزت و ذلت کجاست

تابلوی عزت کجاست

تابلوی عفت کجاست

جرم و جنایت کجاست

آدم بی سر کجاست

صورت و معنی کجاست

مقصد و مقصود کجاست

ناقه صالح کجاست

ذره عالم کجاست

زرده عالم کجاست

سنتز بی حد کجاست

آخر دنیا کجاست

اول و آخر کجاست

بیرق آدم کجاست

رهبر آدم کجاست

مانی آدم کجاست

فانی آدم کجاست

اشرف آدم کجاست

دفتر موسی کجاست

بستر عیسی کجاست

صفوت عالم کجاست

مسند مولا کجاست

کسوت والا کجاست

ام ابیها کجاست

ناهی منکر کجاست

آمر معروف کجاست

نوحه رفتن کجاست

نوحه ماندن کجاست

رنج فراموش کجاست

دوست فراموش کجاست

پوشه اعمال کجاست

نافذ گفتار کجاست

قالی کرمان کجاست

راستی قامت کجاست

غیبت صغرا کجاست

غیبت کبرا کجاست

بانک بلندشو کجاست

گوی بلندگو کجاست

دوزخ و برزخ کجاست

جنت فردوس کجاست

خانه دوستان کجاست — باغ دو عالم کجاست

خانه موران کجاست — تا نگوید نگویم کجاست

خانه کوران کجاست — تا که نباشی نگوید کجاست

داغ دو عالم کجاست

گوشم شنید سلام است

(روز دوشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۹۵ بعد از نماز صبح سروده شد و یک روز بعد از خواستگاری از آمینا در قسمت اشعار منتخب سایت قرار داده شد)

سلام من سلام است — در روز حشر سلام است

این وقت شب سلام است — در روز نشر سلام است

بی وقت تو را نخواندم — فرمان برم سلام است

هر وقت شب سلام است — نامت برم سلام است

روزم خدا سلام است — کارم خدا سلام است

هر روز من سلام است — نامت خدا سلام است

تا وقت شب سلام است — نام نبی سلام است

هر وقت شب سلام است — آل نبی سلام است

آئین من سلام است — نام علی سلام است

آمین من سلام است — خون حسین سلام است

این قول توست سلام است — صلح حسن سلام است

از تو چقدر سلام است — زینب به من سلام است

بر آل صدر سلام است (انبیای مرسلین) — صادق به من سلام است

عباس به من سلام است
هفت آسمان سلام است

اطهر به من سلام است
گنج زمین سلام است

کوثر به من سلام است
خرج زمین سلام است

مریم به من سلام است
آب حیات سلام است

عیسی به من سلام است
سبز نبات سلام است

موسی به من سلام است
کودک به من سلام است

هارون به من سلام است
همسر به من سلام است

نوح نبی سلام است
نفس زکی سلام است

هاجر به من سلام است
نقد قوی سلام است

داوود به من سلام است
طاعت به من سلام است

قدس عزیز سلام است
طاقت به من سلام است

قوس کمان سلام است
شاهد به من سلام است

هرجا رسم سلام است
افضل به من سلام است

باید رسم سلام است
اشهد به من سلام است

معروف به من سلام است
مشهد به من سلام است

منکر به من حرام است
تا پاس شب نشستم

شهر حرام حرام است
گفتم کدام سلام است

شهر صیام سلام است
گفتم کجا سلام است

یوم ضحی سلام است
دیدم حلال سلام است

هر روز و شب سلام است
دیدم حرام حرام است

خلق زمین سلام است
رزق حلال سلام است

رزق حرام حرام است
وَالنَّاشِطَات سلام است

هر فکر خوب سلام است
وَالسَّابِحَات سلام است

هر میل خوب سلام است
فَالسَّابِقَات سلام است

عصمت خدا سلام است
وَالْعَادِيَات سلام است

عفت خدا سلام است
فَالْمُورِيَات سلام است

خدمت خدا سلام است
آهنگ شب سلام است

دستت گرفت سلام است
آونگ حق سلام است

خود را نمود سلام است
گوشم به توست خدایا

در خود غنود سلام است
گوشم شنید سلام است

وَالنَّازِعَات سلام است

مناجات با خدا

(دعای روز ۲۸ تیرماه ۱۳۹۵ من)

خدایا طریقت شریعت طریقت بده
به دستم خدایا سخاوت بده

طریقت شریعت حقیقت بده
اگر مرده ام علامت بده

مناعت منیت مناعت بده
اگر زنده ام طبابت بده

اصالت رسالت رسالت بده
مرا گوشه ای گوش خود را بده

حکایت عدالت عدالت بده
مرا پوشه ای پیش خود را بده

ادیب سخن را صداقت بده
به من در جهان یک ندامت بده

حنیف جهان را هدایت بده
صفی و صفا را عطوفت بده

از آن دست عالم برائت بده
مرا چون گزیدند عقوبت بده

برائت بدستم ضمانت بده
مرا چو خریدند غنیمت بده

خدایا مرا تا قیامت رضایت بده
شرابا طهورای اطهر بده

بدستم کتاب عدالت بده
خدایا ریا رنج ماست طهارت بده

به مردم خدایا شهامت بده
فریق فرق ماست جماعت بده

به ما تا توانی بصیرت بده
نشستم نمازت کرامت بده

که ما ناتوانیم نهایت بده
ذبیح نمازم سعادت بده

شرافت شریف است شرافت بده
نمازت ببوسم قرابت بده

به ما اشرف الخلق عالم خجالت بده
نماز دو عالم عنایت بده

خدایا عقوبت روا نیست شفاعت بده
کلامت کمال است کتابت بده

شفیع است نبی است شفاعت بده
دعای نماز است خطابت بده

که او بس کریم است اطاعت بده
خدایا عقوبت غلیظ است تو رحمت بده

که او بس عزیز است اجابت بده
والضالیییین را تو فرصت بده

خدایا به ما هم سلام سلامت بده

دیدار خدا

(سروده شد در روز پنجشنبه مورخ ۱۳۹۵/۵/۲۸ بعد از اذان صبح. چنان در تاریکی نوشته ها در هم برهم شده بود که بتول بعد از بیدار شدن از خط عجق و جق نوشته های روی کاغذ متحیر مانده بود)

عصرانه مرا عصر خدا کرد

مردانه مرا مرد خدا کرد

حنانه مرا مرز خدا کرد

سلانه مرا سوی خدا کرد

شیدانه مرا شید خدا کرد

صیدانه مرا صید خدا کرد

صبحانه مرا صبح خدا کرد

دلداده مرا دیر خدا کرد

شیرازه مرا شیر خدا کرد

از بس خدا کردم — معراج خدا دیدم

از تخت جدا کردند — افلاک خدا دیدم

دلداده دهان بودم — عشاق خدا دیدم

صد باره بلد بودم — احسان خدا دیدم

یک بار جوان بودم — هر روز خدا دیدم

صد بار فغان بودم — یک بار به حج رفتم

دیوانه مرا خواندند — هر بار خدا دیدم

دیوانه کجا بودم — در فرش خدا دیدم

عصرانه کجا بودند — در عرش خدا دیدم

اماره کجا بودند — هر شب سخنی گفتند

هنگامه کجا بودند — تا شب سخنی جستم

والعصر، خدا دیدم — دیدند که خدا دیدم

والنصر، خدا دیدم — گفتم که خدا دیدم

دیدم که مرا دیدند — حجاج کجا دیدند

گفتند که مرا دیدند — حلاج کجا دیدند

مضراب خدا دیدم — حجا که خدا دیدم

محراب خدا دیدم — حقا که خدا دیدم

در شرق خدا دیدم — روحی که فنا گوید

در غرب خدا دیدم — روحی فداه گوید

چشمی که خدا بیند — با علم خدا بینیم

چشمان خدا بیند — بی علم کجا بینیم

بامدادان

(۹ مهر۱۳۹۵)

بامدادان خانه را با خانقاه یکسان کنم

خوش ترین ایام خود را با خدا قسمت کنم

مطلع فجر است به فجر اذعان کنم

بهتر از این هم نشد با اهل خود قسمت کنم

با دعای این و آن من یک دعا ازبر کنم

روی خوش دیدم اگر با روی خوش میهمان کنم

رستگارم من اگر این قصه را پیدا کنم

رهسپارم من اگر با موسیان موسی کنم

حظ خود را کم کنم هر حظ خوش اکران کنم

نفع خود دیگر کنم با نفع او احسان کنم

رسم عالم زور زور من زور تو زوبین کنم

روز خود روزی کنم با روز تو روزی کنم

پر نشان ام من اگر این پای خود چوبین کنم

سرشناس ام من اگر این کوی خود قونین کنم

معنویت

(۱۰ آبان ۱۳۹۶)

طریقت، شریعت و حقیقت راه رو به جلو و غیرقابل بازگشت است. مصداق با مداد، تا مداد و جا مداد است. عالیات صالحات و باقیات است. آدم نیمه راه آدم نیمه جا است. دچار یکی از عوارض زیر است:

طریقت، شریعت و حقیقت و منیت

طریقت، شریعت و حقیقت و فریقت

طریقت، شریعت و حقیقت و رذیلت

طریقت:

رابعه ذکر است

رایحه فکر است

راهبه دیر است

شریعت:

رابطه دین است

لازمه دین است

ضابطه دین است

حقیقت:

حاکمه دین است

صالحه روح است

فاصله نور است

با این گفتار: به جائیم به راهیم، به راهیم به جائیم، بی راهیم بی جائیم، چند راهیم چند جائیم، هر راهیم هر جائیم، تا راهیم یک جائیم، تا جائیم در راهیم، همراهیم هم جائیم، بد راهیم بدجائیم.این مائیم هم راهیم هم جائیم.

خرقه زاهد

(۱۳۹۷/۷/۲۷)

زاهد تو از این خرقه بیرون آی که در این خرقه تو مستی — به تو پروانه زیاد است

به تو پوشیده عرب نیست — تو برو نغمه خود ساز

به تو کوشیده عجم نیست — تو برو مصلح خود ساز

به تو این عارف شرق نیست — دم آخر که نبودی

به تو این عاشق غرب نیست — دم آخر دم خود ساز

به تو اوتاد نگویند — طرف کوه نرو کوره زیاد است

به تو عشاق نگویند — طرف سود نرو سوده زیاد است

جمرات بر تو ببارد — ره افسانه زیاد است

اگر اندازه نباشد — سر پیمانه زیاد است

اگر افسانه نباشد — به وجود نامه نویسم

سر صحبت به تو دادند — به درود کامه نویسم

به تو اشراق نگویند — به سلوک تازه نویسم

به تو اشراف نگویند — به غروب قرعه نویسم

غزلی تازه نداری — عرفا عرف زمین اند

قفسی پاره نداری — شهدا شوق زمین اند

به تو مهشید مهیب است — اسرا رکن زمین اند

به تو فرشید نهیب است — حکما حکم زمین اند

شیخ اشراق نباشد — قطرات بر تو ببارند

به تو اشراف همین است — نغمات بر تو بسازند

قدمی تا قلمی نحله زیاد است — به سیاق فاقه نباشد

به تو هنگامه زیاد است — به سیاه ساقه نباشد

سر ساقی به تو دادند فرق من با تو همین است

به زیارت نتوان گفت که مرا نامه زیاد است

که تو را خرقه زیاد است و تو را کامه زیاد است

که تو را فرقه زیاد است

حقیقت-شریعت-طریقت

(۱۳۹۹/۶/۲۱)

طریقت با تو نیست باید بلد بود

شریعت با تو نیست شاید بلد بود

بلد بودن نبودن با شما نیست

شماری با شماست باید بلد بود